Religious Studies
A Biannual Journal of Religious Studies
Vol.1, No. 2, Autumn and Winter 2025

The Barmen Theological Declaration: Contexts, Implications, and Functions

Reza Kazemirad[*]

[Received: 2024/11/21; Accepted: 2025/4/18]

In the early twentieth century, with the rise of the Nazi state in Germany and, consequently, the onset of world wars led by Adolf Hitler, new challenges emerged for the church. Reactions to these events and the ensuing situation varied, resulting in two starkly opposing factions within the Protestant church: the Confessing Church resisting the regime and the German Christians supporting it. As government actions and clergy friendly to the regime intensified, members of the Confessing Church, led by Karl Barth, convened to prevent the German Christians' portrayal of Christology and the Christian church from being distorted, and they approved the Barmen Declaration in six articles. This study, employing historical analysis, examines the background and consequences of issuing this declaration. The findings show that the declaration aimed to confront the notion of dual authority and to assert Christ's lordship over the church and the state, thereby blocking the Nazi regime's expansionist aims. Although the declaration left a notable mark and somewhat challenged the intellectual foundations of the ruling spectrum, it did not exert a dramatic influence on attitudes due to insufficient uptake by Confessing Church members.

Keywords: Barmen Declaration, Karl Barth, Nazi State, Confessing Church, German Christians.

[*] Assistant Professor in Ahlulbayt International University (PBH), Tehran, Iran, (r.kazemirad1365@gmail.com)

الدّراسات الدّينية
السنة الأولى، العدد الثاني، خريف وشتاء ١٤٤٧

إعلان بارمن اللاهوتي: خلفياته وآثاره ووظائفه

رضا كاظمي راد*

[تاريخ الاستلام: ١٤٤٦/٥/١٩؛ تاريخ القبول: ١٤٤٦/١٠/١٩]

في مطلع القرن العشرين، ومع ظهور الدولة النازية في ألمانيا، وما تبعه من اندلاع الحروب العالمية، وما كان لدولة ألمانيا النازية بقيادة هتلر من دور وحضور فيها، نشأت تحديات جديدة أمام الكنيسة؛ وتباينت ردود الفعل تجاه هذه القضية والأوضاع المستجدة، وظهر داخل الكنيسة البروتستانتية تياران متعارضان تمامًا. وبناءً على ذلك، قامت حركة الكنيسة المعترفة في مواجهة النظام النازي، في حين قامت جماعة المسيحيين الألمان بدعم هذا النظام. ومع تصاعد إجراءات الحكومة والقساوسة المؤيدين للنظام النازي، اجتمع أعضاء الكنيسة المعترفة المتمركزون حول كارل بارت في بارمن، وأقرّوا «إعلان بارمن» في ست مواد، بهدف منع تحريفات المسيحيين الألمان في اللاهوت والكنيسة المسيحية. يتناول هذا البحث، بالمنهج التاريخي التحليلي، الخلفيات والآثار المترتبة على صدور هذا الإعلان. وتُظهر نتائج البحث أن هذا الإعلان سعى إلى مواجهة التصور القائم على ازدواج السيادة، وإحلال سيادة المسيح على الكنيسة والدولة، وسدّ الطريق أمام الإجراءات التوسعية للحكومة النازية. وعلى الرغم من أن هذا الإعلان ترك آثارًا جديرة بالاعتبار، وتمكّن إلى حدّ ما من تحدي الأسس المعرفية للتيار الحاكم، فإنه لم يتمكن، بسبب عدم مسايرة أعضاء الكنيسة المعترفة لمضامينه، من إحداث التأثير العميق المطلوب في التوجهات كما ينبغي.

الكلمات المفتاحية: إعلان بارمن، كارل بارت، الدولة النازية، الكنيسة المعترفة، المسيحيون الألمان.

* أستاذ مساعد، عضو الهيئة التدريسية في الجامعة الدولية لأهل البيت (ع)، طهران، إيران، r.kazemirad1365@gmail.com

بررسی‌های ادیانی
سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

اعلامیه الهیاتی بارمن؛ زمینه‌ها، پیامدها و کارکردها

رضا کاظمی‌راد*

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۱/۲۹]

چکیده

در ابتدای قرن بیستم، با ظهور دولت نازی در آلمان و به‌تبع آن آغاز جنگ‌های جهانی و نقش و حضور دولت آلمان نازی به رهبری هیتلر در این جنگ، چالش‌های جدیدی برای کلیسا به وجود آمد؛ بازخوردهای متفاوتی دربارهٔ این موضوع و اوضاع پیش‌آمده انجام گرفت و دو طیف کاملاً مخالف یکدیگر در درون کلیسای پروتستان به وجود آمدند. ازاین‌رو جنبش کلیسای معترف در مقابل رژیم نازی و گروه مسیحیان ژرمن در حمایت از این رژیم پا گرفتند. به دنبال شدت‌گرفتن اقدامات دولت و کشیشان طرفدار رژیم نازی، اعضای کلیسای معترف با محوریت کارل بارت در بارمن تشکیل جلسه دادند و با هدف جلوگیری از تحریف‌های مسیحیان ژرمن در الهیات و کلیسای مسیحی، اعلامیهٔ «بارمن» را در شش ماده به تصویب رساندند. در این نوشتار با روش تحلیل تاریخی، به زمینه‌ها و پیامدهای صدور این اعلامیه پرداخته می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد این اعلامیه درصدد مواجهه با دیدگاه دوحاکمیتی و جاانداختن سروری مسیح بر کلیسا و حکومت بود و راه را بر اقدامات زیاده‌خواهانه دولت نازی می‌بست. این اعلامیه اگرچه آثار درخوری از خود بر جای گذاشت و تا اندازه‌ای توانست بنیان‌های معرفتی طیف حاکم را به چالش بکشد؛ اما به سبب همراه‌نشدن اعضای کلیسای معترف با مفاد آن، آن‌طور که باید نتوانست تأثیر شگرفی در رویکردها بگذارد.

کلیدواژه‌ها: اعلامیهٔ بارمن، کارل بارت، دولت نازی، کلیسای معترف، مسیحیان ژرمن

* استادیار، عضو هیئت‌علمی دانشگاه بین‌المللی اهل‌بیت (ع)، تهران، ایران r.kazemirad1365@gmail.com

مقدمه

بی‌شک کارل بارت را باید از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین الهی‌دانان پروتستان در قرن بیستم دانست. در روزگاری که الهیات سنتی نوارتدوکسی رو به افول می‌نهاد، کارل بارت سهم عمده‌ای در بازسازی این الهیات داشت. با پایان‌یافتن قرن نوزدهم میلادی، کلیساهای مسیحی امید زیادی به ایجاد بهبود در بسیاری از زمینه‌ها داشتند. این خوش‌بینی به‌ویژه در پروتستان‌ها گسترش یافت، تا جایی که برخی قرن بیستم را قرن مسیحیت نام نهاده‌اند. دلیل اساسی این مسئله را می‌توان در الهیات قرن نوزدهم مشاهده کرد که با ظهور الهی‌دانانی چون شلایرماخر و بعدها آدولف هارناک، تفکر لیبرال مسیحی به اوج رسید. این تفکر الهیاتی که در الهیات بر «انسان» تأکید زیادی داشت و برای ارج‌نهادن به انسان، خدا را قربانی می‌کرد، خطاناپذیری کتاب مقدس و به‌تبع آن سنت مسیحی را نیز مردود می‌دانست. در این تفکر، ملکوت آسمان هرگز آن معنای آخرالزمانی را نداشت و تفسیری کاملاً زمینی و انسانی از آن ارائه می‌شد. در این شکل از الهیات همهٔ مسیحیان فرزندان خدا تلقی می‌شدند و الوهیت مسیح انکار می‌شد (هیک، ۱۳۸۵: ۴۴) و چنانکه رابرتسون در کتاب *عیسی اسطوره یا تاریخ* بیان می‌کند، تجسد خدا و گوشت‌گرفتنش در او، اسطوره دانسته می‌شد (رابرتسون، ۱۳۸۷: ۴۲). همچنین بکرزایی مسیح یا هر معجزه دیگر که با علم تجربی تحلیل‌شدنی نباشد، انکار می‌شد (حسنی، ۱۳۹۳: ۷۶). پرچمدار مبارزه با این نوع نگرش، پدر ارتدکسی جدید در قرن بیستم (که مهم‌ترین الهی‌دان این قرن نیز دانسته می‌شود) کارل بارت بود (کونگ، ۱۳۸۷: ۳۶۶؛ وان‌وورست، ۱۳۸۴: ۴۹۶). او الهی‌دانان پروتستانیِ قرن نوزدهم را به این دلیل سرزنش می‌کرد که آموزه‌های عهد جدید را تا بدان‌جا تضعیف یا بشری کرده‌اند که تقریباً تأیید همان فرهنگ غالب اروپایی است. بارت معتقد بود افول تدریجی پیام مسیحیت نقش مهمی در بروز بحرانی داشت که در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴– ۱۹۱۸) به اوج خود رسید. او با نوشتن کتاب *تفسیر رساله به رومیان* در عمل به رهبر جنبش راست‌دینی علیه الهیات لیبرال قرن نوزده تبدیل شد (لین تونی، ۱۳۸۵: ۴۲۶). او در این کتاب، الهیات متمایزی از الهیات لیبرال ارائه داد و کوشید انقلابی در ادبیات الهیات به وجود آورد و بر دگربودگی خدا به معنای تمایز حقیقی و ذاتی میان خدا و انسان و انسداد راه عقل در شناخت خدا تأکید کرد. او برخلاف لیبرال‌ها، اذعان داشت از راه عقل و تجربه نمی‌توان به خدا رسید و تنها راه شناخت خدا، مکاشفهٔ الهی است که از

طریق ایمان حاصل می‌شود. وی در اینجا از کیرکگارد تاثیر پذیرفت. از آن پس، بارت معتقد بود کلیسای کاتولیک و نوپروتستانتیسم از خطای اساسی یکسانی رنج می‌برند؛ آنها به گونه‌ای وحی الهی را تصاحب کرده‌اند و چنان بر فیض تکیه کرده بودند که دیگر نه خدا می‌توانست خدا باشد و نه انسان می‌توانست انسان باشد (کونگ، ۱۳۸۶: ۲۴۲).

با به‌قدرت‌رسیدن هیتلر و حزب نازی و نیز شکل‌گیری مسیحیان آلمانی،[1] فصل جدیدی در زندگی بارت آغاز شد. بارت که به رهبر اصلی کلیسای معترف آلمان تبدیل شده بود، با آنها به مخالفت برخاست و در سال ۱۹۳۴، اعلامیهٔ «بارمن» را منتشر کرد. یک سال پس از صدور این اعلامیه، بارت تحت آزار حکومت نازی‌ها قرار گرفت و به‌تبع آن از آلمان اخراج شد و به سوئیس بازگشت و به تدریس الهیات مشغول شد. نوشتار حاضر به طور ویژه به موضوع اعلامیهٔ «بارمن» می‌پردازد و در دو بخش کلی تدوین شده است؛ در بخش نخست به توصیف فضای تاریخی آن برهه، عملکرد کلیسای پروتستان و پیش‌زمینه‌های صدور این اعلامیه پرداخته می‌شود و بخش دوم به تحلیل عملکرد کلیسا و نیز پیامدهای صدور اعلامیهٔ «بارمن» اختصاص یافته است.

۱. زمینه‌های صدور اعلامیهٔ بارمن

بی‌شک عوامل متعددی زمینه‌های صدور اعلامیهٔ «بارمن» را فراهم کردند که به برخی از مهم‌ترین موارد آن در ادامه اشاره می‌شود.

۱-۱. الهیات قرن نوزدهم و بیستم و نیز اقدامات دولت نازی

برای رسیدن به اوضاع و شرایط هنگامهٔ صدور اعلامیهٔ «بارمن»، باید به مدت‌ها پیش از آن بازگشت. بی‌شک شناخت پیش‌زمینه‌های صدور چنین اعلامیه‌ای و به طور کل، رویکردهای اتخاذشده از سوی الهی‌دانان کلیسای پروتستان آلمان را باید در اوضاع و حوادث قرن نوزدهم و بیستم این کشور جستجو کرد. به بیان روشن‌تر برای فهم کلیسای پروتستان آلمان (که کارل بارت نیز عضوی از آن به شمار می‌رفت) در آن برهه باید به چند مؤلفه توجه داشت؛ نخست: سرخوردگی از الهیات متأثر از روشنگری و البته مثبت‌اندیش قرن نوزدهم؛ دوم: فضای سیاسی و مذهبی که نازی‌ها در این کشور پدید آوردند.

یکی از تأثیرگذارترین عوامل بر شکل‌گیری و تکامل دیدگاه‌های الهیاتی بارت، فضای الهیاتی عقل‌گرای قرن نوزدهم اروپا بود. عقل‌گرایی عصر روشنگری موجی از تردید و تشکیک را در باورهای مسیحی پدید آورد؛ زیرا این باورها در تعارض جدی با دستاوردهای بشری قرار گرفته بودند و الهی‌دانان مسیحی یا باید تعارض میان آنها را برطرف می‌کردند یا اقدام به گزینشی سرنوشت‌ساز می‌کردند: یعنی باورهای مسیحی یا یافته‌های عقل بشری. افزون بر انتقادهای هیوم بر دلالت معجزات و نیز تأملات جدی کانت بر توان ادلهٔ اثبات وجود خدا در حوزه عقل نظری، جریان نقد تاریخی نیز کتاب مقدس را در معرض پرسش‌های اساسی و سرنوشت‌سازی چون تردید در انتساب اسفار پنج‌گانهٔ تورات یا رساله‌های عهد جدید به نویسندگان آنها، تأثیر دیدگاه‌های نویسندگان واقعی کتاب مقدس در گزارش‌های آنان و ناهم‌نوایی اناجیل چهارگانه و تعارض‌های جدی میان گزاره‌های کتاب مقدس قرار داد (بیات، ۱۳۸۴: ۴۵ – ۶۸). همدلی الهی‌دانان لیبرال با اندیشه‌های عصر روشنگری سبب شد ایشان به تردیدهایی تن دهند که بر الهیات مسیحی سایه افکنده بودند (لین تونی، ۱۳۸۵: ۳۷۸)، ولی آنها با وجود چنین رویکردی، معتقد بودند همچنان می‌توانند از مسیحیت دفاع کنند؛ اما بی‌تردید دفاع آنان از مسیحیت هیچ ربط و نسبتی با دفاع پیشینیان از مسیحیت نداشت. همچنین با وجود اختلاف‌های گسترده‌ای که میان دیدگاه‌های آنها وجود داشت، دفاع آنان از آموزه‌های مسیحی عمدتاً بر دو اصل بنیادی زیر استوار بود:

اصل اول: سازگارکردن باورهای مسیحی با دستاوردهای بشری: الهی‌دانان لیبرال در مقام دفاع از مسیحیت باور داشتن حفظ مسیحیت در قرن نوزدهم در سازگاری آموزه‌های مسیحی با معارف بشری است. این رویکرد تأثیری اساسی در تفسیر آموزه‌های مسیحی و حتی قبول و رد آنها داشت و الهیات لیبرال را به‌کلی از الهیات‌های پیش از خود متفاوت می‌کرد. آنها یا آموزه‌های مسیحی را بر اساس اندیشه و مفاهیم روز تفسیر می‌کردند یا از اندیشه‌های بشری تفسیری دینی ارائه می‌دادند؛ از جمله تفسیر آلبرخت ریچل یکی از الهی‌دانان برجستهٔ لیبرال از الوهیت عیسی به تجسم عیسی در عالی‌ترین سطح رفتار اختلاقی (هوردن، ۱۳۸۶: ۴۱)، یا تفسیر برخی از الهی‌دانان لیبرال از ملکوت خدا به تحقق جامعه‌ای آرمانی که انسان‌ها به مدد خداوند در این جهان بنا می‌کنند (هوردن، ۱۳۸۶: ۷۲) یا تفسیر نظریهٔ تکامل به مجری تحقق تدابیر الهی (هوردن، ۱۳۸۶: ۹۷) نمونه‌هایی از تفسیرهای الهی‌دانان لیبرال است. افزون بر این،

هم‌نوایی الهی‌دانان مسیحی با دستاوردهای بشری، سبب تغییر دیدگاه آنان دربارهٔ شخصیت عیسی مسیح و اعتبار کتاب مقدس شد. همچنین نقد تاریخی کتاب مقدس، تصویر الهیاتی از عیسی را زیر سؤال برد و الهی‌دانان لیبرال را بر آن داشت با استفاده از سازوکارهای نقد تاریخی، درصدد دست‌یافتن به شخصیت تاریخی عیسی بیفتند و الهیات خویش را بر آن بنا کنند. تمام کتاب‌هایی که در قرن نوزدهم درباره عیسای تاریخی نگاشته شد، مانند *در جستجوی عیسای تاریخی* اثر آلبرت شوایتزر (The Quest of the Historical Jesus by Albert Schweitzer) یا *مسیحیت چیست* نوشتهٔ آدولف هارناک (what is Christianity by Adolf von Harnack) تصویری کاملاً زمینی از عیسی ارائه دادند که تنها یک معلم برجستهٔ محبت و اخلاق بود (براون، ۱۳۷۵: ۱۵۴) و هرگز مقامی الوهی نداشت که به دلیل گناه انسان، خویش را فدا کرده باشد. همچنان‌که در مقدمه گفته شد، التزام الهی‌دانان لیبرال به سازگارکردن باورهای مسیحی با معارف بشری گاهی به انکار و دست‌کشیدن از برخی باورهای مسیحی نیز می‌انجامید؛ گناه نخستین، معجزات عیسی، تولد او از باکره، ازلی‌بودن او و... از باورهایی بودند که الهی‌دانان لیبرال عموماً یا بیشتر آنها را مخالف با عقل می‌دانستند و انکار می‌کردند (هوردن، ۱۳۸۶: ۴۳). درنهایت می‌توان گفت الهی‌دانان لیبرال درصدد ارائه مسیحیتی عقل‌پذیر و نه عقل‌گریز و عقل‌ستیز بودند. به عبارت دیگر، الهی‌دانان لیبرال نه مسیحیت را فروتر از عقل می‌خواستند و نه فراتر از عقل؛ زیرا بر این نکته پافشاری می‌کردند که تمام ابعاد مسیحیت را تنها باید با محک عقل و تجربه بشری آزمود و نه هیچ معیار دیگری.

اصل دوم: تکیه بر تجربهٔ دینی و باطنی انسان: با تضعیف تأملات فلسفی در دفاع از باورهای مسیحی در قرن هجدهم، الهی‌دانان لیبرال در جستجوی یافتن راهی دیگر برای دفاع و توجیه باورهای مسیحی برآمدند و تحت تأثیر جریان رمانتیسم آلمان به تجربهٔ دینی و باطنی انسان‌ها توسل جستند. الهی‌دانانی مانند شلایرماخر یا ریچل نه‌تنها از تجربهٔ دینی برای دفاع از باورهای مسیحی بهره گرفتند، بلکه اساساً دین را چیزی جز تجربهٔ دینی نمی‌دانستند که در باورها و اعتقادات مسیحی نمود پیدا کرده است. الهی‌دانان لیبرال از این منظر به متون مقدس و اعتقادنامه‌ها می‌نگریستند و اعتقاد داشتند تجربهٔ دینی حقیقتی است که در حیات دینی انسان‌ها رخ می‌دهد و مبنای دین‌ورزی آنهاست؛ زیرا آنها برخلاف اعتقاد مسیحیان به سرشت گناه‌آلود آدمی، نگاه خوش‌بینانه‌ای به انسان داشتند (هوردن، ۱۳۸۶: ۶۶). آنها شناخت خداوند و ارتباط همه

انسان‌ها با او را بدون نیاز به مداخله خاص خداوند ممکن می‌دانستند. بنابراین تفسیر بسیاری از الهی‌دانان مسیحی از تجسد خداوند در عیسی و مصلوب‌شدن او را قبول نداشتند (هوردن، ۱۳۸۶: ۴۰). درنتیجه این نوع برداشت از دین، تصویری کاملاً انسانی از خدا را به دنبال داشت؛ خدای زنده‌ای که بدون واسطه در تجربه آدمیان حضور دارد، خدایی که متعالی است، ولی از طریق قوانین طبیعی و نه معجزات عمل می‌کند و به مدد انسان‌ها می‌آید. افزون بر این، تأکید الهی‌دانان لیبرال بر تجربهٔ دینی و نوع تفسیری که از آن داشتند، تأثیری اساسی در تفسیر آموزه‌های مسیحی داشت؛ به گونه‌ای که به نظام الهیاتی آنها سبک و سیاق دیگری می‌داد. برای نمونه، شلایرماخر که تجربهٔ دینی را احساس اتکای مطلق و یکپارچهٔ آدمی به مبدأ یا قدرتی متمایز از جهان می‌دانست (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۴۱)، باور داشت تمام اوصافی که ما به خدا نسبت می‌دهیم، چیزی را در خدا نشان نمی‌دهد، بلکه شیوه‌ای برای بیان احساس توکل مطلق ما به اوست. بر همین اساس، او گناه را خدشه در احساس توکل مطلق ما به خدا می‌شمرد، همچنان‌که نجات را بازیافت همان احساس توکل مطلق می‌دانست (براون، ۱۳۷۵: ۱۱۰). چنین دفاعی از مسیحیت نه‌تنها دفاعی درخور از مسیحیت در برابر شکاکیت عصر روشنگری به شمار می‌آمد، بلکه مسیحیت را در ساحتی قرار می‌داد که دیگر دست نقد و انتقاد علوم بشری به آن نمی‌رسید (هوردن، ۱۳۸۶: ۴۱) و مسیحیان بی‌هیچ دغدغه‌ای می‌توانستند دستاوردهای بشری را بپذیرند. دیگر از کتاب مقدس انتظار گزارش‌هایی درست و دقیق از وقایع تاریخی و مسائل علمی نمی‌رفت تا الهی‌دانان مجبور به دفاع از آنها باشند، بلکه کتاب مقدس تنها شاهدی بر حضور خدا در احوال و تجربه‌های بسیاری از اقوام و انسان‌ها شمرده می‌شد که همچنان می‌تواند راهنما و مشوق آدمیان باشد (باربور، ۱۳۶۲: ۱۳۱).

۱-۲. اقدامات سیاسی - مذهبی دولت نازی

اقدامات سیاسی - مذهبی دولت نازی، موضوع دیگری است که در فهم کلیسای پروتستان آلمان باید به آن توجه داشت. اوضاع نامساعد آلمان در آغاز قرن بیستم، وقوع جنگ جهانی اول و به‌تبع آن ظهور هیتلر و اقبال عمومی به شعارهای وی و در کنار آن اقدامات مداخله‌گرانهٔ حزب نازی در امور دینی و کلیسا و درنهایت جهت‌گیری‌های مسیحیان ژرمن، همگی زمینه‌ساز صدور اعلامیهٔ «بارمن» قلمداد می‌شدند.

وحدت آلمان و استقرار رایش دوم از جمله دلایل وقوع جنگ جهانی اول آلمان بودند. آلمان بازندهٔ جنگ بود و به‌تبع آن با عواقب فاجعه‌بار آن باید روبرو می‌شد. پیمان صلح ورسای در سال ۱۹۱۹ میلادی که متفقین پیروز آن را بر آلمان تحمیل کردند، تحقیرآمیز بود. آلمان در این شرایط مقدار زیادی از خاک اروپا و نیز تمام مستعمرات خارج از کشور خود را از دست داده بود. همچنین ارتش، نیروی دریایی و نیروی هوایی این کشور تقریباً از بین رفته بود. بر اساس مفاد این پیمان، سرزمین راین باید به منطقه‌ای غیرنظامی تبدیل می‌شد و سربازان متفقین با عنوان تضمینی برای تحقق شرایط این پیمان، آلمان را به اشغال خود درآوردند. افزون بر این، آلمان از سوی متحدان خود به مسبب جنگ متهم شده بود. ازاین‌رو مجبور به پرداخت غرامت سنگینی به متحدان خود بود (Peet,1988: 24).

از نظر بارت، پیشامد چنین اوضاعی برای آلمان به‌ویژه رخداد جنگ جهانی، نشان‌دهندهٔ بحرانی بنیادی برای پارادیم مدرن بود؛ از یک طرف تمایل الاهیات لیبرال به همگونی و یکسان‌سازی با سیاست حاکم چهرهٔ خود را کاملاً آشکار کرده بود و نمود آن درست زمانی بود که نودوسه نفر از متفکران آلمانی، از جمله تقریباً تمامی استادان بارت در حوزه الاهیات و در بین آنها از همه مهم‌تر، هارناک و هرمان در بیانیه‌ای عمومی با خط‌مشی جنگی ویلهلم دوم و حمله به بلژیک بی‌طرف هماهنگ شدند. از طرف دیگر، سوسیالیسم اروپایی نیز در مبارزه با ایدئولوژی جنگ ناکام شده بود و تقریباً در همه جا از جنگ حمایت می‌کرد. بدین ترتیب الاهیات شخصی کارل بارت درنهایت به «الاهیات بحران» تبدیل شد (Kung, 1991: 58). این الاهیات در سال ۱۹۱۸، پس‌زمینه‌ای بسیار تأثربرانگیز داشت که از آن جمله می‌توان به زوال نهایی امپراتوری آلمان، کنترل کلیساها از سوی شهریاران محلی، حضور ایالات متحده در اروپا، انقلاب روسیه و و ناآرامی اجتماعی در آلمان اشاره کرد (ایلخانی، ۱۳۸۲: ۱۴۷).

بعد از پایان جنگ جهانی اول، در آلمان نظریهٔ برتری ملی با عنوان نظریهٔ «نژاد برتر» مطرح و ادعا شد. این نظریه ریشه‌های تاریخی دارد و در عقاید انگشت‌شماری از فیلسوفان قرن نوزدهم آلمان آمده است؛ زیرا آلمانی‌ها از نژاد برتر بودند و شکست آلمان در جنگ جهانی اول نمی‌توانست ناشی از تقصیر ارتش این کشور باشد. بنابراین لازم بود تقصیر به گردن افراد دیگری گذاشته شود. این افراد عبارت بودند از بلشویک‌ها، یهودی‌ها و سوسیال‌دموکرات‌هایی که از پشت به ارتش آلمان خنجر زده

بودند. نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ میلادی بزرگ‌ترین حزب آلمان را تشکیل دادند و هیتلر صدراعظم آلمان شد. او به محض رسیدن به قدرت، دولتی تک‌حزبی را به وجود آورد. هیتلر نیز پروژه‌های بزرگ دولتی مانند جاده‌سازی و از آن مهم‌تر برنامهٔ بزرگ تجدید تسلیحات را راه‌اندازی کرد که موجب ایجاد شغل برای شش‌میلیون نفر بیکار شد. با این حال اگرچه ظهور هیتلر و نازی‌ها در آلمان پیامدهای مثبتی از لحاظ ملی و اقتصادی به همراه داشت، از جنبه الهیاتی نه‌تنها تهدیدی برای حقوق مدنی و سیاسی آلمانی‌ها، بلکه تهدیدی برای مسائل مربوط به اعتقاد و ایمان همه مردم بود (Confessions of the Presbyterian church of USA, 2012: 8).

هیتلر در ماه مارس ۱۹۳۳ خطاب به کلیساها اعلام کرد: «دولت ملی در درون دو شاخه و طیف مسیحی (پروتستان و کاتولیک رومی) مهم‌ترین عوامل برای حفظ ملیت ما را می‌بیند. دولت به توافقی که بین کلیسا و دولت‌های محلی ایجاد شده، احترام می‌گذارد و پایبند است. دولت ملی نفوذ کلیساهای مسیحی در مدارس و سیستم آموزشی را فراهم و فعالیت آنها را تضمین خواهد کرد. دغدغهٔ مهم در این خصوص هماهنگی واقعی بین کلیسا و دولت است. حقوق کلیساها محدود نمی‌شود و موقعیت آنها در رابطه با دولت تغییر نخواهد کرد» (Cochrane,1962: 85)؛ اما کمی بعد وقتی حزب نازی خود را در مقابل حداقل ۲۸ کلیسای متمایز پروتستان دید که اسقف اعظم یا پاپ نداشتند، هیتلر نماینده دست‌نشاندهٔ خود را به عنوان رهبر کلیسا منصوب کرد و در کنار آن، موعظه کسانی که با این موضوع و اقدامات مشابه مخالف باشند را ممنوع اعلام کرد (Zabel, James A: 28). همچنین حزب نازی افراد را به دو گروه افراد آریایی و افراد غیرآریایی که در اقلیت بودند، تقسیم کرد.

حزب نازی سیاست‌های خود دربارهٔ غیرآریایی‌ها در آلمان به‌ویژه یهودیان را این‌گونه بیان می‌کرد که آنان دشمنان آلمان و آریایی‌ها هستند و از این طریق به این گروه‌ها فشار وارد می‌شد. سال ۱۹۳۳ و با ساخت اردوگاه کار اجباری داخائو و تبدیل آن به زندان شماره یک افراد سیاسی، برنامه حذف مخالفان سیاسی وارد مرحله جدیدی شد (Crew, f, David, 2005: 21). پس از آن یهودیان از حق شهروندی خود محروم شدند و به آنها پیشنهاد داده شد هرچه زودتر خاک آلمان را ترک کنند. یهودیان شاغل شغل خود را در آلمان از دست دادند و هفده‌هزار یهودی لهستانی‌تبار به این کشور برگردانده شدند. در نوامبر ۱۹۳۸ و در پی ترور کاردار سفارت آلمان در فرانسه از سوی فردی

یهودی، به مغازه‌های یهودیان و منازل آنها حمله شد و اموال بیش از دویست‌هزار نفر از یهودیان آلمان را دولت تصرف کرد و تعدادی از یهودیان نیز در جریان این درگیری‌ها کشته شدند که به «شب کریستالی» (Kristallnacht) مشهور شد (Hambers, Dictionary of World History, accessed October, 2012: 11). موج خشونت‌های یهودی‌ستیزانه طی سال‌های ۱۹۳۲ – ۱۹۴۵ تحت فرمانروایی آدولف هیتلر، جنبش‌های ضدیهودی در مناطق دیگر را نیز تشویق کرد.

آنچه دراین‌باره قابل بررسی است، واکنش کلیساهای مختلف مسیحی به‌ویژه پروتستان‌ها در مواجهه با این شرایط تاریخی است که دربردارندهٔ ظهور رژیم نازی بوده است. پرسشی که دراین‌باره وجود دارد، کنش‌ها و واکنش‌های این کلیساها در دوره حکومت نازی‌ها در آلمان و اروپاست. ظهور و اقدامات رژیم نازی در کلیسای پروتستان آلمان دو گونه بازخورد را به دنبال داشت؛ در این راستا دو جنبش در حمایت و در مخالفت با رژیم نازی سر برآوردند که به ترتیب عبارت بودند از جنبش مسیحیان ژرمن (German Christians) و کلیسای معترف (Confessing Church). این دو جنبش برجسته‌ترین مخالفت‌ها و مقاومت‌ها و البته بزرگ‌ترین و بارزترین حمایت‌ها را از خود نشان دادند. شکل‌گیری این دو جریان و مواجههٔ آنان با رژیم نازی و البته با یکدیگر، مهم‌ترین قسمت از رویکرد کلیسای پروتستان در برابر دولت نازی است.

۱-۳. ظهور و پیدایش مسیحیان ژرمن

تمایل هیتلر به سمت مسیحیان پروتستان نکتهٔ انکارناپذیری است. درون کلیسای پروتستان نیز ابراز احساسات موافقی برای پذیرش این امر وجود داشت؛ زیرا با ظهور هیتلر بار دیگر به آنها فرصت داده می‌شد در امور مربوط به ملت نقش عمده‌ای ایفا کنند و البته این شانس را پیدا کرده بودند کلیسایی ملی و متحد را شکل دهند. ریشهٔ شکل‌گیری جنبش مسیحیان ژرمن به دههٔ ۱۹۲۰ برمی‌گردد. در این دوره که پیش‌تر وصف شد، روحیهٔ ملی‌گرایی و نیاز به وحدت، آن هم بر اساس آموزه‌هایی خاصِ دینداران آلمانی بین مردم آلمان از جمله بعضی از روحانیان پروتستان رشد کرده بود. با ظهور هیتلر و طرح وعده‌های پرشورش، بسیاری از مردم آلمان از جمله مسیحیان در او سیمای یک ناجی را دیدند. در این دوره، گروه‌هایی در آلمان ظاهر شدند که می‌کوشیدند مسیحیت را با گونه‌ای از الحاد درهم‌آمیزند که رژیم نازی نیز از آن حمایت

می‌کرد. در ۱۹۳۲ و پیش از آنکه هیتلر صدراعظم آلمان شود، شماری از این گروه‌ها در آنچه «مسیحیان آلمانی» یا «ژرمن» شناخته شد، با هم متحد شدند.

درنتیجه جنبش مسیحیان ژرمن در ماه می ۱۹۳۲ به طور رسمی اعلام موجودیت کرد. مؤسسان اولیه این جنبش که از اعضای حزب نازی بودند، از سازوکار این حزب به‌خوبی آگاهی داشتند و در پی آن بودند تا سایه‌ای سازمانی برای حزب تدارک ببینند (Robertson, 1962:21). هدف آنها تشکیل کلیسایی ملی همسو با حزب نازی بود که یک نفر در صدر آن باشد. اهداف عالی این جریان که متأثر از فلسفهٔ «روزنبرگ» نظریه‌پرداز حزب نازی بود، احیای روحیهٔ لوتری آلمانی در کلیسا، مبارزه با مارکسیسم، تأکید بر نژاد آریایی و تصفیهٔ آن، پیوند نازیسم و مسیحیت و درنهایت «یک خدا، یک ملت و یک کلیسا» بود (Begbie, 1985:118). این جنبش حمایت حزب نازی با عنوان «مسیحیت مثبت» (positive Christianity) را پشت سر خود داشتند که به معنای نفی گناه و تباهی و تواضع بود و بر ناسیونالیسم و حفظ شخصیت دولت تأکید می‌کرد. کلیسای پروتستان در جایگاه بخشی از دولت، همانند مردم در پی رسیدن به بهشت زمینی خود بود. کارل بارت نگاه و رویکرد آنها را چنین توصیف کرده است: «در نگاه آنها دولت، ابدی است و هم‌رتبهٔ کتاب مقدس در اظهار ارادهٔ خداوند است. پیشوا با فرمان خدا برابر و بلکه حتی فراتر از فرمان خداوند است» (Barth, 1967: 42). به اعتقاد بارت، مسیحیان آلمانی با پیروی از هگل، نیچه، روزنبرگ و واگنر به عنوان پیامبران خود، انجیل منحرف خود را موعظه می‌کردند (Barth, 1967: 44). به این معنا که برداشت‌ها و تفاسیر خود از کتاب مقدس را به نام تعالیم انجیلی به مردم عرضه می‌کردند.

۱-٤. شک‌گیری کلیسای معترف، زمینه‌ساز صدور اعلامیهٔ بارمن

با به‌قدرت‌رسیدن هیتلر، هر یک از متألّهان مسیحی به راهی رفتند. بارت در سال ۱۹۲۵ کرسی استادی الاهیات سیستماتیک در مونستر را پذیرفت. او در ۱۹۳۰ به دانشگاه بن رفت و پنج سال بعد به دلیل نبستن پیمان وفاداری با هیتلر بازنشسته شد. در این بین او در مبارزه با جنبش مسیحیت آلمانی نیز شرکت کرده بود. افزون بر وی، گروهی دیگر از اعضای کلیسای پروتستان نیز در برابر مسیحیان ژرمن اقدام به اعتراض کردند. جذبهٔ ندای پرشور حزب نازی بسیاری را از تباهی دیدگاه‌های نژادپرستانهٔ آنها غافل کرد، اما آرام‌آرام صداهایی مخالف نیز به گوش رسید. طومار امضاشدهٔ گروهی از

استادان و وزیران پروتستان به نام «اعتراف می‌خواران»، بر اساس اثری از بارت نوشته شد. این اعلامیهٔ اعتراف‌گونه علیه آموزه‌های وطن‌پرستانه، نژادپرستانه و یهودستیزانهٔ مسیحیان آلمانی نوشته شد و تصدیق کرد عیسی مسیح یگانه کلام خداوند است. این نوشته، سرچشمهٔ ایجاد کلیسای اعترافی بود و درنهایت این اعتراض‌ها منجر به شکل‌گیری کلیسای معترف شد.

نخستین مخالفت سازمان‌یافتهٔ پروتستان‌ها در برابر مسیحیان ژرمن، زمان شکل‌گیری انتخابات اسقف ملی آلمان بود. آنان در برابر «لودویگ مولر» نامزد مسیحیان ژرمن، نامزد خود را معرفی کردند. نام کلیسای معترف نخستین بار در این انتخابات بر زبان آورده شد: «کلیسایی که باید از نو بیاموزد چگونه در برابر سرور مصلوبمان اعتراف کند» (Robertson, 1962: 29). با این حال، حزب نازی در انتخابات دست برد و نتیجه به نفع مولر برگشت (Robertson, 1962: 29). هیتلر همچنین مولر را که دوست صمیمی او به شمار می‌آمد، مشاور خود در امور کلیسا منصوب کرد (Peet, 1988: 28). روحانیان معترض دریافتند کار آنها نزاع در این سطح سیاسی نیست و باید از جایی دیگر آغاز کنند. بنابراین دو ماه بعد «انجمن اضطراری شبانان» (the Emergency League of Pastors) تشکیل شد. عمده اعتراض آنها متوجه ستم به اقلیت و برتری قهرآمیز بر کلیسا بود که اوجش در «ماده آریایی» مشاهده می‌شود. مادهٔ آریایی، بخشی از بیانیهٔ حکومت بود و در آن اخراج تمامی یهودی‌تبارها از کلیسا الزامی دانسته شده بود (لین، ۱۳۸۵: ۴۲۶). اعضای اصلی انجمن اضطراری حول مارتین نیمولر گرد آمدند و سنگ‌بنای حرکتی برای احیای کلیسا را نهادند؛ این جمع کوچک برخاسته از انجمن اضطراری، نام خود را «شورای برادران» نهادند که به مدت دوازده‌سال از گزندها محفوظ ماند و چراغ مقاومت را روشن نگه داشت (Robertson, 1962: 32). بسیاری از اعضای این شورا در این راه جان باختند. تا پایان ۱۹۳۳انجمن اضطراری بیش از یک‌سوم کشیشان پروتستان را در خود جای داده بود.

مولر بر فعالیت‌های معطوف بر پیوند کلیسا و دولت ادامه داد و شاخهٔ جوانان کلیساهای انجیلی را با شاخهٔ جوانان حکومت ادغام کرد؛ بنابراین بر شدت مقاومت افزوده شد و اولین شورای کلیسایی آزاد در حالی در اوایل ۱۹۳٤در بارمن تشکیل شد که کارل بارت در رأس آن قرار داشت (Begbie, 1985: 119). در این شورا کلیسای معترف با تلاش‌های بارت به طور رسمی اعلام حضور کرد. کلیسای معترف در ماه می

همان سال دوباره در بارمن شورایی تشکیل داد که اعلامیهٔ معروف «بـارمن» حاصـل آن است (Robertson, 1962: 42). نکته جالب دربارهٔ شیوه برگزاری این شورا ایـن اسـت کـه بیست‌وشش کلیسای محلی نمایندگان خود را بـه ایـن شـورا اعـزام کردنـد. همـه ۱۲۸ نمایندهٔ حاضر در این شورا پیش از ورود به شورا اختبار و آزمـایش شـدند تـا اطمینـان حاصل شود هیچ فرد وابسته به مسیحیان ژرمن در شورا حاضر نیست؛ همچنین از همـهٔ اعضا خواسته شد کارت عضویت قرمزرنگ طراحی‌شده را امضا کنند و تا پایان نشسـت همراه خود داشته باشند (Conway, 1968: 84).

نتیجهٔ این شورا صدور اعلامیهٔ «بارمن» بود. این اعلامیه حاصل تلاش و اندیشه‌هـای کارل بارت دانسته می‌شود. او در دوره‌ای از جنگ جهانی تـا جنـگ ویتنـام و در زمانـهٔ تلاش‌های جنبش‌های چپ برای عدالت زیست. معروف است که در یک دستش کتاب مقـدس بـود و در دسـت دیگـرش روزنامـه (Willmer, 2004: 123). بـارت بـر الهیـات مکاشفه‌ای تأکید بسیاری داشت و به الهیات طبیعی «نه» محکمی گفت. به نظر می‌رسـد این مخالفت قاطع افزون بر دلایل الهیاتی، از مشاهداتش از تحرکات نازی‌هـا در حـوزه الهیات و کلیسا نیز متأثر بـود (لـین، ۱۳۸۵: ۴۲۲)؛ زیـرا الهیـات جدیـد نـازی‌هـا نـه از مکاشفهٔ خداوند، بلکه بنا بود در مقام الهیاتی طبیعی کارش را از «خـون و خـاک» آغـاز کند. به همین دلیل بارت جنبش مسیحیان آلمانی را به طور خاص در نوشته‌هـای خـود در تابستان ۱۹۳۳ نقد کرد. او با رد کامل برنامه‌های آنان، عضویت در کلیسای آنها را نیز ممنوع اعلام کرد (Peet, 1988: 28).

۲. اعلامیهٔ بارمن و بندهای آن

اعلامیـهٔ «بـارمن»، درحقیقـت اقـدامی علیـه پشـت‌صـحنهٔ حاکمیـت ملـی گراهـای سوسیالیست و نیز در مقابل شیوه‌ای عملی بود که از جانـب مسـیحیان ژرمـن حمایـت مـی‌شـد (Arthur C. Cochrane, 1962: 237). همچنـین نشـان‌دهنـدهٔ مخالفـت و مقاومـت کشیشان و الهی‌دانان کلیسای معترف در برابر دخالت‌های دولت در کلیسا بود (Osborn, 1991: 250). این اعلامیه دربرگیرندهٔ شـش بنـد بـود؛ نخسـت: وجـود هرگونـه مکاشـفهٔ خداوند غیر از مکاشفهٔ او در عیسی مسیح مردود است؛ دوم: قلمرو و ساحتی از زندگی وجود ندارد که تحت سیطرهٔ مسیح نباشد؛ سوم: کلیسا نمی‌تواند شکل پیام و تشـکیلات خود را مطابق برخی اعتقادات ایدئولوژیک و سیاسی غالب تغییر دهد؛ چهارم: کلیسا در

تعیین مناصب خود در رده‌های مختلف از نظام حکومتی تبعیت نخواهد کرد؛ پنجم: حکومت نباید خود را یگانه نظم حاکم بر کل حیات بشری بداند و وظایف کلیسا را در دست بگیرد؛ ششم: رسالت کلیسا نمی‌تواند مطیع اهداف دنیوی شود (Conway, 1968: 84). بارت این اعلامیه را برای جلوگیری از تحریف‌های مسیحیان ژرمن در الهیات و کلیسای مسیحی تنظیم کرد.

۳. پیامدهای صدور اعلامیهٔ بارمن

پس از صدور اعلامیهٔ «بارمن»، فشارها بر کلیسای معترف آغاز شد. سال ۱۹۳۵ فشارهای پلیسی بر اعضای این گروه افزایش یافت و حدود هفتصد نفر بازداشت شدند. سومین جلسهٔ شورای بارمن در دفاع از همین افراد برگزار شد (Begbie, 1985: 120). تنگناهای مالی بر اعضا فشار می‌آورد. درواقع تقسیم‌بندی بخش‌های کلیسایی در آلمان با بخش‌های سیاسی یکی بود. مالیات‌های کلیسایی از سوی حکومت از افرادی که طالب خدمات کلیسایی بودند، دریافت می‌شد و در ازای خدمات کلیسایی و خدمات اجتماعی به اصحاب کلیسا داده می‌شد (Robertson, 1962: 19). به این ترتیب شریان اقتصادی کلیسا در دست دولت بود و رژیم نازی به‌راحتی از این ابزار استفاده می‌کرد. از همین دوره انشقاق‌هایی در کلیسای معترف ایجاد شد. یکی از موارد اختلاف، تشکیل وزارت امور کلیسایی در دولت نازی و اختلاف‌نظرها دراین‌باره بود. گروهی موافق همکاری با رژیم نازی بودند و گروه دیگر مخالف آن که این امر درنهایت سبب واردآمدن فشارهایی بر گروه دوم شد (Begbie, 1985: 120).

وضعیت داخلی کلیسای معترف از آغاز سال ۱۹۳۶ با بحران روبرو شد. در فوریهٔ ۱۹۳۷ چهارمین شورای کلیسای معترف تشکیل شد که موافقان رایش تصمیم به جدایی از این کلیسا گرفتند (Begbie, 1985: 120). درواقع شروع کار جنبش، اعتراض به دخالت‌های نابهنجار مسیحیان ژرمن در امور کلیسایی و الهیاتی بود، درحالی‌که در آن دوره اقدامات و دیدگاه‌های رژیم نازی به طور کلی از محبوبیتی عام برخوردار بود؛ اما به مرور ریشهٔ این تحریف‌های الهیاتی و افزون بر آن ماهیت زیاده‌خواهی‌های رژیم نازی بر همگان روشن شد. بنابراین فعالیت‌ها رنگ‌وبوی سیاسی یافت و عده‌ای راه خود را جدا کردند. کلیسای معترف از این پس متحمل فشارهای شدیدی شد (Gelasch, 2000: 107). رهبران کلیسای معترف نامه‌ای به هیتلر نوشتند و در آن به «مسیحیت‌زدایی»

از آلمان، سیاست‌های نژادپرستانه، اقدامات خودسرانهٔ گشتاپو[۲] و فشار بر مدارس دینی اعتراض کردند؛ اما نویسندگان نامه دستگیر شدند و فشارها بیشتر شد. هیتلر در ماه اوت ۱۹۳۷، مدارس دینی و هیئت‌های آزمون کلیسایی را منحل کرد. از سال ۱۹۳۸با جدی‌شدن خطر جنگ، فشارها سخت‌تر شد و همکاری محدودی هم که بین کلیسای معترف و رژیم وجود داشت، به واسطهٔ آزارها از بین رفت. تا پایان ۱۹۳۹، چاپخانه‌های کلیسا تعطیل شدند و حتی چاپ کتاب مقدس ممنوع شد و کتاب *نبرد من*[۳] جای آن را گرفت. گشتاپو در سال ۱۹٤۰ خواستار ترک مناصب دینی از سوی اعضای کلیسای معترف شد. رفته‌رفته کلیسای معترف به جنبشی زیرزمینی و پناهگاه مخالفان سیاسی بدل شد، هرچند در آغاز چنین ادعایی نداشت. در این میان افرادی مانند بونهوفر در طرح سوءقصد به جان هیتلر و رسیدن به توافق با متفقین دست داشتند که به سرانجام نرسید و او در این راه جان خود را از دست داد.

۳-۱. نقش اعلامیهٔ «بارمن» در اصلاح رویکرد دوگانه گرای حاکمیتی کلیسای پروتستان

در کلیسای پروتستان نوعی وفاداری مطیعانه به دولت وجود داشت که بسیاری آن را از ریشه‌های ناکامی کلیسای معترف با وجود رشادت‌های برخی اعضا می‌دانند. درواقع زمینهٔ الهیاتی کلیسای پروتستان بیشتر مساعد تبعیت بود، تا جایی که برخی گفته‌اند حتی در پایان دوره نازی با چیزی بیش از «مقاومتی همراه با دودلی» روبرو نبودیم (Conway, 1968: 334). کلیسا برای مبارزه به زمینه‌ای الهیاتی نیاز داشت، درحالی‌که آموزه‌های الهیاتی موجود مانع از فعالیت‌های مبارزاتی بود. ریشهٔ این نگرش کلیسا را می‌توان در نگاه لوتر به حکومت یافت. لوتر در برابر قدرت‌طلبی کلیسای کاتولیک زمانهٔ خود، معتقد بود کلیسا باید دست از دخالت در امور دنیوی بردارد و دامن حوزه معنوی را به مسائل مادی و دنیوی نیالاید. لوتر به دو حاکمیت معنوی و دنیوی قائل بود (Ericksen, 1985: 24)؛ اولی برآمده از کلام خدا و هدایت روح‌القدس و دومی حاکمیت دنیوی خداوند که به پادشاهان و شاهزادگان محول شده بود (مک‌گراث، ۱۳۸۷: ۴۲۶).

امور مربوط به قیصر را باید به قیصر و امور مربوط به خدا را به خدا وانهاد. لوتر برای این مدعای خود به رومیان (۱۳: ۷-۱) و اول پطرس (۲: ۱۴-۱۳) ارجاع می‌داد. این نگرش لوتر و این زمینهٔ الهیاتی، هم دلیل اعتراض اولیهٔ پروتستان‌ها به دخالت

مسیحیان ژرمن در مسائل داخلی کلیسا و هم دلیل همکاری‌نکردن آنها با کلیسای معترف در مقاومت علیه حکومت می‌تواند باشد. لوتر به دو اخلاق فردی و جمعی اعتقاد داشت که اولی مربوط به حوزهٔ فردی مؤمن مسیحی بر مبنای موعظهٔ فراز کوه و در پاسخ به فیض خداوند است؛ دومی بر زور و اجبار مبتنی است و شهروند از ترس پیامدهای قصور در انجام وظایف بدان گردن می‌نهد (مک‌گراث، ۱۳۸۷: ۴۲۸). بنابراین فرمانروا حق استفاده از شمشیر را دارد؛ زیرا بشر به طور طبیعی خیره‌سر و گنهکار است. لوتر با دخالت مسیحیان در کار دولت مخالف بود. موضع‌گیری او دربارهٔ شورش دهقان‌ها و سرکوبشان به دست اشراف آلمان در دههٔ ۱۵۲۰ نقطهٔ روشنی در کارنامهٔ او نیست. مک‌گراث، اخلاق اجتماعی لوتر را اخلاقی نومیدانه و اهل ترک و تفویض می‌خواند که مسیحیان را به پذیرش یا دست‌کم مخالفت‌نکردن با ساختارهای ناعادلانهٔ اجتماعی فرامی‌خواند (مک‌گراث، ۱۳۸۷: ۴۳۱)؛ اما اعلامیهٔ «بارمن» را می‌توان تلاشی برای اصلاح این زمینهٔ الهیاتی دانست؛ زیرا تأکیدش بر سروری مسیح بر کلیسا و حکومت بود (Robertson, 1962: 5؛ بند ۲ اعلامیهٔ «بارمن»). همچنین این اعلامیه با زیاده‌خواهی حکومت در بدل‌شدن به یگانه قدرت دخیل در زندگی انسان مخالفت می‌کرد (Robertson, 1962: 51؛ بند ۵ اعلامیهٔ «بارمن»). تلاش صورت‌گرفته در این اعلامیه برای اعلام برتری مسیح بر همهٔ عرصه‌های حیات آدمی را می‌توان تلاشی برای مقابله با جداکردن خلقت و نجات دانست. درواقع این امکان وجود داشت که با تکیه بر آموزه‌های مسیحیت، فیض را نه ویران‌کنندهٔ طبیعت آریایی، بلکه کمال‌بخش و تحقق‌بخش آن دانست که برای لوتری‌ها (و البته با توجه به باور کاتولیک‌ها به فیض) نیز تأیید این دیدگاه دشوار نبود (Begbie, 1985: 129).

در اعلامیهٔ «بارمن» شاهد تلاشی برای پیوند بین خلقت و نجات به نحوی مسیح‌شناختی هستیم. برخی انشقاق‌ها در کلیسای معترف بین مخالفان و مصالحه‌گران به دلیل نوبودن همین دیدگاه بود (Begbie, 1985: 125). آوردن این دیدگاهِ نو از اقدامات بارت بود. او اساساً باور داشت اشتغال جدی به الهیات، ارتباطی گرچه غیرمستقیم با حوزهٔ سیاست خواهد داشت (Willmer, 2004: 124).

در مبارزات کلیسایی در برابر حزب نازی برخی طرفدار اعتقادات قرن شانزدهمی کلیسا بودند؛ اما بارت طرفدار کلیسایی بود که از نو زنده شود و به اصول ایمان از نو اعتراف کند، نه آنکه پایبند جزئیاتی کهن باشد. او به کلیسایی معترف (confessing) اعتقاد

داشت نه اعترافی (confessional) (Willmer, 2004: 124). بارت در مقدمهٔ مجموعهٔ سیزده‌جلدی «اصول اعتقادی کلیسا» از این مسئله شکایت می‌کند که به دلیل نبود آموزه‌های الهیاتی مناسب، بسیاری از دینداران و مبلغان به آغوش ایدئولوژی‌های مبتنی بر نژاد و پیشوایی سیاسی می‌افتند (Willmer, 2004: 124). بارت معتقد بود اگر کلیسا اعلامیهٔ «بارمن» را جدی می‌گرفت، می‌توانست از زیر فشار هرگونه الهیات طبیعی از جمله ایدئولوژی نازی‌ها خلاص شود (Bucsh, 1967: 247). او از همکارانش در کلیسای معترف ناراضی بود؛ چراکه با وجود تأیید این اعلامیه، با نازی‌ها موافق بودند (Bucsh, 1967: 253). بارت که در این رفتار آنها تناقض می‌دید، در جایی گفته است کلیسای معترف به حکم همان اعلامیهٔ «بارمن» خود محکوم است. البته او برخی ایرادها را به کلیسای معترف روا و برخی را ناروا می‌داند (Praamsma, 1981: 156)؛ وی ایرادهایی را روا می‌دانست که بنا بر آنها یک کلیسای مسیحی قوی نباید فقط در جبهه‌های کوچک باقی می‌ماند و ضروری بود از موضع تدافعی بیرون آید.

ایرادها و سرزنش‌های دیگری هم بر عملکرد این کلیسا در جبهه‌های کوچک وارد شد که بارت آنها را روا نمی‌دانست. او معتقد بود ممکن است کلیسا دربارهٔ رسالتش کم‌کاری کرده و از این جهت شرمسار باشد، اما در مقایسه با دیگر مؤسسه‌ها و گروه‌ها مانند دانشگاه‌ها، اصناف، حقوق‌دانان، تئاتری‌ها و اهل هنر، ارتش و تاجران دلیلی برای شرمندگی‌اش نیست (Praamsma, 1981: 156). البته بارت در جایی به نقص اعلامیهٔ «بارمن» از جمله در نپرداختن به موضوع یهودیان اعتراف می‌کند. با توجه به رویکرد مسیحیان ژرمن در تداوم راه لوتر در یهودی‌ستیزی (ابرمان، ۱۳۸۵: ۵۰۷)، بارت بعدها اعتراف می‌کند که مسئلهٔ یهودیان چندان مورد توجه خود او نبوده و از این حیث احساس تقصیر می‌کند. او در نامه‌ای به ابرهارت بِتکه دوست، شاگرد و زندگی‌نامه‌نویس دیتریش بونهوفر می‌نویسد: «من خود دیرزمانی است که از محوریت‌ندادن به مسئلهٔ یهودیان، دست‌کم در دو اعلامیهٔ "بارمن" که خود نوشتم، احساس تقصیر می‌کنم. بی‌تردید اگر وضعیت ذهنی معترفان به ایمان در آن دوره را بررسی کنید، درخواهید یافت که هر متنی که در آن کلمه‌ای دراین‌باره وجود داشت، تأییدی عام از دو شورای کلیسایی بارمن نمی‌گرفت. اینکه جریان امور مرا به سویی دیگر کشاند، نمی‌تواند عذری باشد بر اینکه دراین‌باره مبارزه‌ای چنان‌که باید، نکردم» (Bethge, 1975: 65 ;Littell, F.H. and H.C. Locke,1974: 109).

درمجموع می‌توان گفت اعلامیهٔ «بارمن» می‌توانست برخی خلأهای الهیاتی را پر کند؛ اما چنان‌که باید از آن استقبال نشد. با این حال آنها که بدان پایبند ماندند، شجاعانه‌ترین بخش از مقاومت کلیسا را رقم زدند. نکتهٔ مهم دیگر آن است که جایگزینی دیدگاهی بدیل در کلیسای یک منطقه، امری است نیازمند زمان و نباید انتظار داشت با گذشت یکی – دو سال، شبان‌هایی که با نگرش الهیاتی خاصی خو کرده‌اند، بتوانند به‌یک‌باره آن را کنار نهند یا اصلاح کنند.

نتیجه‌گیری

آلمان در دهه‌های نخست قرن بیستم، وضعیت سیاسی و اجتماعی خاصی را تجربه کرد. ظهور هیتلر و روی‌کارآمدن حزب نازی در آلمان و دخالت آنها در همهٔ مسائل از جمله امور دینی، کلیسای پروتستان آلمان را به واکنش وا داشت؛ در این میان، مسیحیان ژرمن به طرفداری از حزب نازی و اعضای کلیسای معترف در مقابل اقدامات رژیم حاکم برخاستند. در ماه می ۱۹۳۶، اعضای کلیسای معترف در دومین اجتماع خود در بارمن، با تلاش و نقش‌آفرینی کارل بارت، اعلامیه‌ای در شش بند و در مقابله با فعالیت‌ها و دخالت‌های حزب نازی در امور دینی و نیز تحریف‌های مسیحیان ژرمن در مسیحیت تنظیم و منتشر کردند. این اعلامیه درصدد مواجهه با دیدگاه دوحاکمیتی و جای‌انداختن سروری مسیح بر کلیسا و حکومت بود و راه را بر اقدامات زیاده‌خواهانه دولت نازی می‌بست. اعلامیهٔ «بارمن» اگرچه آثار درخوری از خود بر جای گذاشت و تا اندازه‌ای توانست بنیان‌های معرفتی طیف حاکم را به چالش بکشد، به سبب همراه‌نشدن اعضای کلیسای معترف با مفاد آن، آن‌طور که باید نتوانست تأثیر شگرفی در رویکردها بگذارد. شاید به همین دلیل بارت از کلیسای معترف به سبب جدی‌نگرفتن اعلامیهٔ «بارمن» انتقاد می‌کند. در پی صدور این اعلامیه و دیگر فعالیت‌های کلیسای معترف، اعضای آن تحت تعقیب قرار گرفتند و دستگیر شدند. در ادامه برخی از اعضا از کلیسا جدا شدند و درنهایت کلیسای معترف به جنبشی زیرزمینی تبدیل شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این گروه در پی آن بودند نازیسم یا ملی‌گرایی آلمانی را با مسیحیت تلفیق کنند و می‌خواستند کلیسا از نظر مذهبی، نازیسم را تأیید کند.

۲. گشتاپو (Gestapo) پلیس مخفی دولت آلمان نازی بود که بازوی اجرایی آنها در بحث امنیت داخلی و ضد جاسوسی به شمار می‌رفت.

۳. کتاب *نبرد من* (Mein Kampf) نوشته هیتلر است که در سال ۱۹۲۵ نگاشته شده و بیان‌کنندهٔ اندیشه‌های سیاسی وی و ناسیونال سوسیالیسم است.

فهرست منابع

ابرمان، هیکو. (۱۳۸۵ ش). *لوتر مردی میان خدا و شیطان*. ترجمه: فریدالدین رادمهر. تهران: نشر چشمه.

ایلخانی، محمد. (۱۳۸۲ش). *تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس*. تهران: سمت.

باربور، ایان. (۱۳۶۲ ش). *علم و دین*. ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی. تهران: نشر دانشگاهی.

براون، کالین. (۱۳۷۵ ش). *فلسفه و ایمان مسیحی*. ترجمه: طاطه میکائیلیان. تهران: علمی فرهنگی.

بیات، محمدرضا. (۱۳۸۴ ش). «الهیات بارت». *انجمن معارف اسلامی*. ش ۱-۲. ص ۴۵ – ۶۸.

پترسون، مایکل؛ و دیگران. (۱۳۷۶ ش). *عقل و اعتقاد دینی*. ترجمه: احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: طرح نو.

حسنی، سیدعلی. (۱۳۹۳ ش). *تأثیر اومانیسم بر بزرگان نهضت پروتستان*. قم: مؤسسه امام خمینی (ره).

رابرتسون، آرچیبالد (۱۳۸۷ ش). *عیسی اسطوره یا تاریخ*. ترجمه: حسین توفیقی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

کونگ، هانس. (۱۳۸۶ ش). *متفکران بزرگ مسیحی*. گروه مترجمان. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

کونگ، هانس. (۱۳۸۷ ش). *ساحت‌های معنوی ادیان جهان*. ترجمه: حسن قنبری. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

لین، تونی. (۱۳۸۵ ش). *تاریخ تفکر مسیحی*. ترجمه: روبرت آسریان. چ ۳. تهران: نشر و پژوهش فرزان‌روز.

مک‌گراث، آلیستر. (۱۳۸۷ ش). *مقدمه‌ای بر تفکر نهضت اصلاح دینی*. ترجمه: بهروز حدادی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.

هوردن، ویلیام. (۱۳۶۸ ش). *راهنمای الهیات پروتستان*. ترجمه: طه میکائیلیان. تهران: علمی فرهنگی.

هیک، جان. (۱۳۸۵ ش). *اسطوره تجسد خدا*. ترجمه: عبدالرحیم سلیمانی و محمدحسن محمدی مظفر. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
وان وورست، رابرت ای. (۱۳۸۴ ش). *مسیحیت از لابلای متون*. ترجمه: جواد باغبانی و عباس رسولزاده. قم: مؤسسه امام خمینی(ره).
Barth, Karl, (1967), the German Church Conflict, Richmond, Va.
Begbie, Jeremy (1985). "The Confessing Church and the Nazis: A Struggle for Theological Truth", Anvil, vol. 2, no. 2.
Bethge Eberhard, (1975). Bonheoffer: Exile and Martyr, London, Collins.
Cochrane, A.C., The Church's Confession under Hitler (Philadelphia, 1962).
Conway, J. S. (1968). The Nazi Persecution of the Churches 1933-45, Toronto, Basic Books.
Crew, f, David, (2005), Nazism and German society 1933-1945, London, Rutledge.
Ericksen, Robert, (1985). Theologians under Hitler, New York and London.
Gerlach, Wolfgang, (2000), and the Witnesses Were Silent: The Confessing Church and the Persecution of the Jews, Lincoln USA, university of Nebraska press.
Hambers Dictionary of World History, (2012), s.v. "Kristallnacht (9 to 10 Nov 1938).
Historical overview of the barmen theological declaration of 1934, From: The Church's Confession Under Hitler by Arthur C. Cochrane. Philadelphia: Westminster Press, 1962:p. 237-242.
Journal of the Confessions of the Presbyterian church of USA, October 2012,
Kung, Hans, global responsibility In Search of a New World Ethic , Wipf and stock, Oregon, 1991.
Littell, F.H. and H.C. Locke, (1974), The German Church Struggle and the Holocaust, Detroit, Gate.
Osborn T. Robert, The Barmen declaration as a paradigm for a theology of the American church, Toronto Studies in Theology Volume 63. Lewiston, NY: Edwin Mellen, 1991.
Peet Garnet, (1988), The Protestant churches in Nazi Germany, Clarion, Volume 37, No. 22.
Praamsma, L. (1981). The Church in the Twentieth Century, St Catherines.
Robertson, E. H. (1962). Christians against Hitler, London, SCM Press.
Willmer, Haddon (2004). "Karl Barth", The Blackwell Companion to Political Theology, eds.: Peter Scott and William T. Cavanaugh, Blackwell,
Zabel, James A., Nazism and the Pastors: A Study of the Ideas of Three Deutsche Christen Groups.